

"خروج از حاکمیت" یا آغاز پایان حکومت اسلامی؟

علی جوادی

Email: Ali_Javadi@Yahoo.com

"خروج از حاکمیت" یکی از بحرانهای جدیدی است که پیکره رژیم اسلامی را در بر گرفته است. خاتمیون حکومت میگویند اگر لوایح پیشنهادی خاتمی (افزایش اختیارات خاتمی و تغییر قانون انتخابات) مورد تصویب قرار نگیرد دو راه در مقابل خود دارند. رفراندوم یا خروج از حاکمیت. تهدید یا واقعیت؟ چرا در مقابل چنین شرایطی قرار گرفته اند؟ چه اهدافی را دنبال میکنند؟

نفس طرح ایده "خروج از حاکمیت" اذعان به این واقعیت از جانب بخشی از رژیم است که رژیم اسلامی دیگر در اشکال تاکنونی اش قادر به بقاء نیست. اعتراف به این واقعیت است که تلاش جنبش ارتجاعی دوم خرداد برای اصلاح رژیم اسلامی به شکست کامل منتج شده است. این طرح چه در شکل یک تهدید تو خالی و برای امتیاز گیری از جناح راست و چه بصورت طرحی واقعی، در هر دو صورت اما بیانگر یک مشخصه پایه ای موقعیت حکومتهای رو به سقوط است. همه رژیمها در دوران پایانی خود با چنین بحرانی روبرو میشوند. این بحران فقط یک جنبه از بحران عمیق حکومتی است. مردمی که حکومت را نمیخواهند. حکم به رفتنش داده اند. در تلاش برای سرنگونی اش هستند. رژیمی که دیگر قادر به حکومت کردن نیست. رژیم و دار و دسته او بازش در دریایی از نفرت مردم قرار گرفته است. در چنین شرایطی طرح این ایده تنها یک تقلای دیگر برای حفظ و ماندن رژیم است. ماندن حاکمیتی که حتی خودی ترین خودی ها دارند به شکستش اعتراف میکنند. حاکمیتی که دوران واپسین خود را از سر میگذرانند. و این تازه آغاز کار است. با گسترش روزافزون جنبش سرنگونی طلبی مردم این جماعت ناچار به پشتک و واروهای بسیار دیگری خواهند شد. اما هر پشتک و وارویی تنها به سقوط نزدیکترشان خواهد کرد. بوی الرحمن رژیم را شنیده اند. میخواهند اسب عوض کنند. اما راهی برای بقاء

ندارند.

تهدید یا واقعیت، مساله اما این است که منظره سیاسی ایران بسرعت در حال تغییر است. پروسه سقوط و فروپاشی رژیم اسلامی سرعت بیشتری بخود گرفته است. هر روز یک بحران جدید. هر روز یک جدال جدید حکومتی. هر روز یک اعتراض و اعتصاب تازه بر علیه حکومت. در این پروسه مسلما رویدادهای متفاوتی میتواند رخ دهد. مسیرهای مختلفی میتواند طی شود. فلج سیاسی رژیم، کودتا، ضد کودتا، عقب نشینی بخشی از حکومتیان از مواضع تاکنونی، تهدید و رجزخوانی جناحی، سازش بخشی و تقلا برای بگیر و ببند بخشی دیگر، همگی محتمل و ممکنند. اما یک واقعیت مسجل است، تمام این دوره‌ها، تمام این دقایق، بخشی از پروسه عمومی فروپاشی و سقوط رژیم اسلامی اند. بر بستر این واقعیت شکل میگیرند. جمهوری اسلامی به هر طرف که بچرخد، با مردمی مصمم که قصد نابودی این رژیم را دارند روبرو خواهد شد. هر تاکتیکی که هر بخشی از رژیم اتخاذ کند، نتیجه‌ای جز تسریع زوال رژیم بدنبال نخواهد داشت. این چرخ مسلما از حرکت نمی‌ایستد. هیچ نقطه تعادل و اتکایی که در آن جامعه و رژیم نوعی ثبات نسبی و متعارف بخود بگیرند وجود ندارد. رژیم اسلامی استراتژی و "راهکاری" برای بقاء ندارد. خاتمیون حکومتی تهدید میکنند اما تلاش میکنند جناح راست را قبل از آنکه دیر شود به سازش بکشانند. امتیازی از طرف مقابل بگیرند، تا بمانند و مردم را به تغییر از دورن رژیم، به تغییر از بالا، راضی کنند. اما جناح راست در هر قدم "کابوس" سرنگونی و هراس از عواقب اعمالشان را در مقابلشان قرار میدهد. تهدید میکند که مجازات اسلامی کسانی که "کشتی اسلام" را در این لحظات تعیین کننده ترک کنند، مرگ است. خاتمیون در مقابل به ستون نظامشان، به خامنه‌ای، متوسل شده‌اند. شاید راه سازشی پیدا شود. شاید به امتیاز مطلوبشان برسند. شاید مجبور نشوند قدمی به اجرای تهدیداتشان نزدیکتر شوند. خودشان میدانند که "خروج از حاکمیت" یعنی شکست حاکمیت. نظامی که ائتلاف جناحی بخشی از هویتش بوده است قادر به بقاء بر یک "بال نظام" نخواهد بود. سقوط خواهد کرد. اما در مرداب هر تقلائی فقط لحظه پایان را نزدیکتر میکند.

اما اگر به تهدیدشان جامعه عمل بپوشانند. اگر از حاکمیت خارج شوند. میدانی که بدان وارد میشوند، دیگر میدان فعالیت این جریانات نیست. بلکه بستر جدال دو نیروی اصلی جامعه، جدال راست محافظه کار پرو غربی و کمونیسم کارگری است. در این میدان سرنگونی رژیم پیش فرض است. در این میدان چپ و راست جامعه در مقابل هم قرار دارند. جدال بر سر آینده قدرت سیاسی، بر سر کاپیتالیسم و

سوسیالیسم است. در این میدان جایی و زمین مناسبی برای این جریانات وجود ندارد. "فراریان" امروز و "خودیهای" دیروز رژیم نمیتوانند "ناجیان" فرادی مردم باشند. این یک غیر ممکن است. بعلاوه تمام برگ برنده این جریانات این بود که نیرویی در حاکمیت هستند. نقطه قدرتشان این بود که وعده میدادند از درون حاکمیت قادر به تغییر اوضاع خواهند شد. اما اگر در درون حاکمیت نباشند. از هیچ هم کمتر خواهند بود. این جماعت با جمع شدن مجددشان در خارج حاکمیت فقط کمتر خواهند شد. وعدههایشان خریداری پیدا نخواهد کرد. نه در میان مردم نه حتی در میان غربی ها و دستگاہهای تبلیغاتیشان. البته عناصری از این جریانات قبلا در "خیابان" بوده اند. اما نه بمشابه رهبر و سازمانده اعتراض مردم، بلکه به عنوان چاقوکشان کمیته و سپاه و باندهای سیاه. اما این میدان دیگر میدان زندان اوین و توحید و مقرر کمیته ها و شکنجه گاہها نیست. میدان جدال طبقاتی است. با تمام قدرت اجتماعیش. نیروهای انسانهای اسیر و دست بند بدست و چشم بند زده به چشم نیستند. در این میدان احزاب و نیروهای اصلی جامعه قرار دارند. در این میدان کارگر وجود دارد. مطالباتش را دارد، حزیش را دارد. جنبش برابری طلبانه زن وجود دارد. جوان رادیکال و آزادیخواه وجود دارد. در این میدان کمونیسم کارگری و پرچمش وجود دارد.

جمهوری اسلامی به ته خط خود رسیده است. بدون تردید در روند اوضاع سیاسی آتی تند پیچهای بسیاری روی خواهد داد. اما کلید پیروزی مردم در تحکیم رابطه با حزب کمونیست کارگری است. این شرط پیروزی است!